

# بیانگری بدن

و واگرایی طب یونانی و چینی

شیگه هیسا کوریاما

مترجم: محمد طباطبایی



انتشارات فروزش

انتشار کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی»<sup>۱</sup> اثر تامس ساموئل کوهن در سال ۱۹۶۲ سر آغاز ورود نسبی‌نگری در مباحث فلسفه‌ی علم بود. کوهن در کتاب از مفاهیمی همچون «پارادایم» paradigm یا «سرمشق» (معادلی که بابک احمدی آن را صحیح می‌داند)، «علم‌هنجاری» norm science، بحران در علم‌هنجاری و انقلاب‌های علمی سخن به میان آورده است. کوهن خود نمی‌پسندید که او را نسبی‌باور بدانند، اما به هر حال این اثر نگاهی نسبی‌باور و متفاوت با نگاه فیلسوفان پوزیتیویست را مطرح ساخت.

«علم‌هنجاری» از نظر کوهن عبارت است از بستری که تمام پژوهش‌های علمی در آن صورت می‌گیرند. در واقع هیچ دانشمندی خارج از چهارچوب زبان و منطق علم‌هنجاری کار نمی‌کند. کوهن معتقد بود علم همچون معماست و کار دانشمند همچون حل معما. هر معماری یک پاسخ دارد و تلاش دانشمند برای یافتن این پاسخ است. تمام دانشمندان در چهارچوب علم‌هنجاری و براساس قانون پارادایم یا سرمشق علمی مسلط کار می‌کنند و نتیجه‌ی کارشان هم در درون این سنت جای می‌گیرد و به غنای علم‌هنجاری و سرمشق‌نهایی یاری می‌رساند.

سرمشق همواره بر فعالیت‌های علمی مسلط است، اما علوم مختلف گاهی ممکن است کارکرد ضد سرمشقی و علیه علم‌هنجاری پیدا کنند. در واقع هنگامی که آزمون‌های

---

1. T. S. Kuhn, *The Structure of Scientific Revolutions*, Second Edition, The University of Chicago Press, 1970.



گونگون و فراوان نابسندگی و عدم کفایت سرمشق را نشان دهند در آن صورت سرمشق به مبارزه فراخوانده خواهد شد. کوهن این دوران را دوران «بحران علم هنجاری» و «بحران مشروعیت سرمشق» می‌نامد. این دوران منجر به پدید آمدن سرمشقی جدید می‌گردد. سرمشقی که بتواند به نحو بهتری پاسخگوی پرسش‌های مطرح شده باشد و از نابسندگی سرمشق بلی ما را برهاند. کوهن این دگرگونی را «انقلاب علمی» می‌نامد. پرزیتویست‌ها معتقد بودند ارزش، اعتبار و تحقیق‌پذیری «روش‌های علمی» بیرون از زمان قرار دارد و رشد علم، فراشدهی مداوم و پیوسته و کمی و انباشتی accumulative است. اما کوهن نشان داد که این انگاشت نادرست است و در واقع تمام استانداردهایی که براساس آن‌ها علمی بودن گزاره‌ها، نظریه‌ها، سرمشق‌ها و آزمون‌ها سنجیده می‌شود خود در طی زمان دگرگون شدنی هستند. هنگامی که سرمشق مسلط قادر به پاسخگویی به پرسش‌های طرح شده در نتیجهی آزمون‌ها و نظریه‌پردازی نباشد، اما همچنان اقتدار خود را حفظ کرده باشد، آنگاه بحران مورد نظر کوهن پیش خواهد آمد.

کوهن می‌گوید: «این جهان چیزی نیست که یک بار و برای همیشه توسط ماهیت محیط از یک سو و ماهیت علم از سوی دیگر تثبیت شده باشد» پس از هر انقلاب علمی نوع نگاه ما به جهان دگرگون می‌شود و به بیان هر منوتیکی، تاویل ما از جهان تازه می‌گردد. در واقع تاویل‌های ما جهان را می‌سازند. کوهن معتقد است «سرمشق‌های تازه به ما یاد می‌دهند که جهان را به گونه‌ای تازه ببینیم، یعنی آن را به نوعی تازه تفسیر کنیم.» در واقع کوهن شناخت را با تاویل برابر می‌گیرد و ارزش صدق‌پذیری

آن را نسبی می‌انگارد و انقلاب علمی را دگرگونی شکل دیدن می‌داند. اما کوهن همچنان در بند «حقیقت ابزکتیو» بود و معتقد بود که در علم یک حقیقت وجود دارد. حقیقتی که پاسخ معمای علم است و هر کسی پاسخ بهتری برای رسیدن به این حقیقت بدهد برنده‌ی مسابقه‌ی علمی است.

پل فایرابند، در کتاب «علیه روش»<sup>۲</sup> خود آورده هر پیش نهاده‌ی عقلانی و عقل‌پسند باید به «قاعده‌ی چندگانگی» تن در دهد. یک قاعده، یک راه حل و یک نظریه وجود ندارد، و یکتایی در علم پذیرفته نیست. قدرت نقادانه‌ی علم از همین چندگانگی آن آغاز می‌گردد. یکتایی زاده‌ی نهادی شدن علم و امری ایدئولوژیک است. علم امروز مثل کلیسای سده‌های میانی رفتار می‌کند. کارگزاران علم سخنگویان یک مطلق فرضی هستند. آن‌ها اقتداری بی‌چون و چرا دارند. آیین یکتایی علم هرگونه تلاش برای چندگانگی «غیر آیینی» را مهمل معرفی می‌کند. حفاظت از آنچه که هم اکنون وجود دارد و «وضعیت ثابت امروز» علم را در خدمت گروه‌های اجتماعی مسلط قرار می‌دهد. علم به صورت ایدئولوژی در می‌آید و علیه ایده‌ی تغییر مبارزه می‌کند. از نظر فایرابند «مشاهده» اساس کار علمی نیست، بلکه مشاهده در واقع جزء وابسته‌ی نظریه است. به نظر او هیچ یک از دو مورد نظریه و مشاهده بدون دیگری در کار علمی نقشی ندارند و تلاش برای مستقل نشان دادن هر کدام از دیگری نادرست است. ما بدون وجود پیش فرض هرگز چیزی را کشف نمی‌کنیم و نمی‌شناسیم.

---

2. P. Feyerabend, *Against Method: Outline of an Anarchistic Theory of Knowledge*, London, 1975.